



❖ مناسبت : شبهای قدر

❖ موضوع : از خدای خیالی تا خدای واقعی

❖ عنوان : ذهن ها را باید شست، جور دیگر باید زیست

❖ پیام : بخش قابل توجهی از مشکلات اقتصادی و معیشتی امروز ما به دلیل تکیه کردن بر

مستکبرینی است که خدای واقعی این عالم ما رو به شدت از تکیه بر اون نهی کرده !

🔄 ماهیت بحث : بیشتر ما آدم ها یک خدایی در ذهن خود درست کرده ایم که با خدای واقعی تفاوت

های زیادی دارد و با این خدای خیالی زندگی میکنیم، لذا نمی توانیم با خدای واقعی عالم ارتباط برقرار

کنیم.

شب های قدر بهترین فرصت برای اصلاح ذهنیت های غلط و آشنایی با خدای واقعی بجای خدای خیالی

است.

انگیزه سازی

روزی حضرت موسی (ع) به کوه طور می رفت تا با خدای خویش مناجات و گفتگو کند. در راه زاهدی دید که در حال مناجات بود. با دیدن موسی رو به موسی کرد و گفت: وقتی به کوه طور رسیدی به خداوند بگو آنچه گفته ای کرده شد مرا مورد رحمت خویش قرار ده.

موسی از آنجا گذشت به عاشقی مخمور رسید که او هم با دیدن موسی به او گفت: به خداوند بگو این عاشق شیفته دوستدار توست، آیا تو هم او را دوست داری؟

حضرت موسی از این شخص نیز گذشت، به دیوانه ای رسید که با سر و پای برهنه و ژولیده، گستاخ وار نزدیک آمد و گفت: با کردگار بگو که تا کی مرا دیوانه و سودایی می داری؟ بیش از این تاب و طاقت خواری ندارم. به خداوند بگو من تو را ترک کرده ام، تو هم می توانی مرا ترک کنی و دست از من بداری؟

حضرت موسی این سخن گستاخانه دیوانه را جوابی نگفت و به راه خود ادامه داد تا به کوه طور رسید. قصه آن عابد و عاشق را برای خدا تعریف کرد و درخواست آنها را به خدا رساند.

خداوند فرمود: آن عابد مشمول رحمت ما ست و نصیب آن عاشق محبت ما. هر آنچه که از ما خواسته اند برآورده می کنیم تا باشد که از نیکوکاران باقی بمانند.

موسی در مقابل حق سجده کرد و خواست بازگردد. خداوند او را خطاب قرار داد و فرمود: پیام دیگری به تو دادند که به ما نگفتی. چرا قصه آن مرد دیوانه رو از من پنهان کردی؟

موسی گفت: خداوند آن پیغام را نهفته بدارم بهتر است. تو که خود می دانی آن دیوانه چه گفته است. من نمی توانم در برابر بزرگی تو اینگونه بی ادبانه پیغام او را برسانم.

اما خداوند بدون توجه به حرف موسی فرمود: به او بگو اگر تو ما را ترک کنی من تو را ترک نخواهم کرد، چه سر به راه باشی و چه سر پیچی کنی.

این روزها بسیار شده است که از اطرافیان خود شنیده باشیم که من فعلا با خدا قهر هستم و یا اینکه دیگر به او اعتقاد ندارم و وقتی دلیل این حرف را از آنها می پرسیم تقریبا جواب همه آنها یک چیز است و آن هم این است که او دیگر ما را فراموش کرده است و ما هر چه صدایش می کنیم از او جوابی نمی شنویم.

اما آیا خداوند بنده ای را که خودش خلق کرده است فراموش می کند؟ آیا پروردگاری که مهر و محبت او تمام جهان را خلق کرده است بنده اش را فراموش می کند؟

آیا خدایی که در همه شرایط کنار ما بوده است به همین راحتی ما را فراموش می کند؟ هیچ کدام از ما هست که بتواند این ادعا را داشته باشد که در هیچ کدام از زمانهای مختلف زندگی او را در کنار خویش در سختیها احساس نکرده ایم؟ حالا چه شده است در جایی که گره ای از کار ما باز نمی شود(گره ای که حتی علم بر درست بودن و یا نادرست بودنش نداریم) به سرعت این ادعا را می کنیم که خدا ما را فراموش کرده است؟

اقتناع اندیشه

بیشتر ما آدم ها یک خدایی در ذهن خود درست کرده ایم که با خدای واقعی تفاوت های زیادی دارد و با این خدای خیالی زندگی میکنیم، لذا نمی توانیم با خدای واقعی عالم ارتباط برقرار کنیم. شب های قدر بهترین فرصت برای اصلاح ذهنیت های غلط و آشنایی با خدای واقعی بجای خدای خیالی است.

اگر خدای واقعی این عالم رو بشناسی، دیگه باهاش قهر نمی کنی، بلکه عاشقانه بندگیش رو میکنی. زندگی خدای زیباتر خواهد شد.

طبیعتا الان برخی از شما دارید تو ذهن خودتون میگرد که خب مگه تصورات خیالی ما از خدا ، رفتار خدای واقعی رو می تونه عوض کند؟ خب حالا ما یه خدای خیالی تو ذهن دا شته با شیم. مگه چه تأثیری در خدای واقعی این عالم می تواند داشته باشد؟ خدا که به تصورات ذهنی ما کاری ندارد.

اما واقعیت این است که خدای واقعی این عالم، نسبت به تصورات ذهنی بندگانش خیلی حاساس است و تمام خدایی خود را بر این اساس تنظیم می کند. امام صادق علیه السلام در روایتی زیبا می فرماید:

لَيْسَ مِنْ عَبْدِ ظَنِّ بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ ۱؛ هیچ بنده ای نیست که به خداوند گمان نیک داشته باشد و خداوند نیز با او همان طور رفتار نماید و این سخن همان فرموده خدای گرامی و بزرگ است که: «وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي

ظَنَنْتُمْ رَبَّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲ و همین گمان باطل شما در باره خدا بود که موجب (معصیت و) هلاکت شما گردید و امروز همه از زیانکاران شدید.

بینید خدا در این آیه به کفار می فرماید: گمان باطل شما درباره من خدا باعث هلاکت شما شده است. یعنی وقتی گمان و تصویری غلط داشته باشیم و یک خدای خیالی متفاوت از خدایی که در این عالم خدایی میکند برای خود ساختیم، ممکن است به هلاکت ما نیز بیانجامد.

لذا باید نگاه خود را به خدا در دست کنیم. امشب که به درب خانه خدای واقعی این عالم آمدیم بهترین فرصت است که این خدای واقعی را بشناسیم. و از این به بعد با این خدای واقعی زندگی کنیم.

#ذهن ها - را - باید - شدت، جور - دیگر - باید - زیست! اگر ما تصورات ذهنی خود را در دست کنیم، زندگی ما وزیست ما هم تغییرات جدی خواهد کرد. اما خدای واقعی با خدای خیالی ذهن ما چه تفاوت هایی دارد:

*خدای خیالی ذهن ما خدای غول چراغ است:

خدای خیالی ذهن ما گفته شب قدر هر حاجتی داشته باشید من میدم و مقدرات شما تا سال بعد رقم میخورد. ما هم میدونیم خدا حاجت کسانی رو میده که پاک شده باشند لذا اول توبه میکنیم و بعد حاجت هامون رو میخواییم. مثل قوم موسی که به حضرت موسی گفتند:

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ^۳

در حالی که خدای واقعی این عالم دنیا را از طریق اسباب مدیریت میکند؛ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در حالی که خدا مقدر کرده هر اتفاقی بخواهد تو این دنیا بیفتد باید با اراده و عمل ما انسان ها بیفتد. امام صادق علیه السلام: أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا^۴ امام صادق علیه السلام: خداوند ابا دارد از این که چیزها (امور) را جز از طریق اسباب فراهم آورد. از این رو، برای هر چیزی، سببی قرار داده است.

تحقق هر مسئله ای و هر حاجتی که شما دارید ۳ مرحله دارد؛

اول: باید بخواهیم و اراده کنیم.

دوم: باید عمل کنیم و تمام تلاش خود را بکنیم.

سوم: دعا کنیم تا خدا هم کمک کند و اسبابی را که دست ما نیست محقق کند.

^۲ فصلت، ۲۰

^۳ المائدة: ۲۴

^۴ کافی، ج ۷، ص ۱۸۳، حدیث ۱

اما ما معمولا و در خیلی از موارد از این ۳ مرحله فقط مرحله ۳ را انجام میدیم .

طرف چند شب تضرع و گریه و زاری کرد که خدایا یه وام تپل برام جور کن... هی گریه و ناراحتی که خدایا گرفتارم. بعد از چند شب، یکی از ملائک اومد تو خوابش، بهش گفت برو یه حساب تو بانک باز کن. بعد بگو خدا وام می خوام. این لطیفه تو زندگی خیلی از ماها وجود دارد. خودمون با بی تدبیری بدون مشورت، بدون بررسی میریم برای دختر و پسرهامون همسر انتخاب میکنیم. بعد که زندگی بچه مون خراب میشه، میگییم خدایا ما رو نجات بده!

در حالی که خدای واقعی میگه باید بری دنبال راه حل و ما به تو عقل داده ایم تا مسائل رو حل کنی . از مشورت و تجربه دیگران استفاده کنی از کارشناسان استفاده کنی.

امشب که می خواییم حاجت بگیریم تا میتونید اشک بریزیم و تضرع کنیم که خدا ما رو ببخشه و بعد هم حاجت ها رو از خدا بخواهیم .

اما از فردا خودتون یا علی بگید و اقدام کنید برای راه حل های معقول و مشورت با اهل خبره تو هر کاری. تقوا و رضای خدا رو هم در نظر بگیرید.

این خدای خیالی ما است که با همه بی تدبیری های، بی عقلی های، بی مشورت های، بی تقوایی ها قرار است که تمام مشکلات ما رو با دعا حل کند. ولی خدای واقعی ، مشکلات و گرفتاری های زندگی ما را از طریق تدبیر و مشورت و فکر و تقوا و تلاش خودمون حل می کند.

#ذهن ها _ را _ باید _ شه ست، جور_ دیگر_ باید _ زی ست! اگر ما تصورات ذهنی خود را در ست کنیم ، زندگی ما وزیست ما هم تغییرات جدی خواهد کرد.

* خدای خیالی ما فقط نسبت به نماز و روزه و حجاب بنده هاش خیلی حساس است و براش مهمم و حیاتی است. در حالی که خدای واقعی ما بالاتر از همه نماز و روزه و حجاب و ... نسبت به تسلط کفار و مستکبرین بر جامعه اسلامی خیلی حساس است.

علامه طباطبایی می فرمایند : خدای سبحان در باره هیچ یک از فروع دین چنین شدتی را به کار نبرده است مگر در امر «ربا» و اینکه: «مسلمانان، دشمنان دین را بر خود حاکم سازند»، و اما بقیه گناهان کبیره هر چند قرآن کریم مخالفت خود را با آنها اعلام نموده و در امر آنها سخت گیری هم کرده، و لیکن لحن کلام خدا ملایم تر از مساله «ربا» و «حکومت دادن دشمنان خدا بر جامعه اسلامی» است و حتی

لحن قرآن در مورد «زنا» و «شرب خمر» و «قمار» و «ظلم» و گناهانی بزرگتر از این، چون «کشتن افراد بی گناه»، ملایمتر از این دو گناه است.^۵

خداوند متعال می فرماید: وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ^۶

یک روایت بسیار قابل تأملی از امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه شریفه ذکر شده است که می فرماید:

إِنَّ قَوْمًا مِمَّنْ آمَنَ بِمُوسَى ع قَالُوا لَوْ أَتَيْنَا عَسْكَرَ فِرْعَوْنَ وَ كُنَّا فِيهِ وَ نَلْنَا مِنْ دُنْيَاهُ فَإِذَا كَانَ الَّذِي نَرْجُوهُ مِنْ ظُهُورِ مُوسَى صَرْنَا إِلَيْهِ فَفَعَلُوا فَلَمَّا تَوَجَّهَ مُوسَى وَ مِنْ مَعَهُ هَارِبِينَ رَكِبُوا دَوَابَّهُمْ وَ أَسْرَعُوا فِي السَّيْرِ لِيُؤَافُوا مُوسَى وَ مِنْ مَعَهُ فَيَكُونُوا مَعَهُمْ فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَائِكَةً فَضَرَبَتْ وَجُوهُ دَوَابَّهُمْ فَرَدَّتْهُمْ إِلَى عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ فَكَانُوا فِي مَنِّ غَرِقَ مَعَ فِرْعَوْنَ.^۷

همانا بعضی از افرادی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، با خود گفتند: چنانچه ما بر لشکر فرعونیان وارد شویم و از (مال و منال) دنیای فرعون برخوردار گردیم، به آنچه را که بر ظهور حضرت موسی آرزو می کشیدیم، خواهیم رسید.

و برنامه خود را انجام دادند؛ پس همین که موسی علیه السلام با همراهان خود به سمت دریا رهسپار شدند؛ و خواستند که از فرعون نجات یابند.

این افراد (نیز) سوار چهارپایان خود شده و با سرعت حرکت کردند تا موسی و همراهان او را دریابند و با ایشان باشند، پس خداوند عز و جل فرشته هایی را فرستاد تا بر صورت چهارپایان زنند و به سمت لشکرگاه فرعون بازشان گردانند، اینان در بین افرادی قرار گرفتند که با فرعون غرق شدند.

این خدای خیالی ما است که ازش توقع داریم، در عین اینکه به کفار و مستکبرین دل ببندیم و راه حل مشکلات زندگی مون رو دست دادن به کفار بدونیم، بعد بگیم خدایا مشکلات ما رو حل کن. گرفتاری هامون رو برطرف کن.

ولی خدای واقعی این عالم روی یک مسئله خیلی حساس است. اونجایی که جامعه اسلامی و بندگانش به تسلط و مدیریت کفار دل ببندند و امید داشته باشند، خدا هم دیگه کاری با مشکلات و گرفتاری هاشون ندارد. میگوید برید همون کفار مشکلات تون رو حل کند. اعظم مشکلات جامعه ما از اون روزی خیلی شدت گرفت که امیدها به کمک کفار و مستکبرین گره زده شد. و اون روزی که این امید از اونها قطع شد، و به نیروی داخلی ایمان آوردیم و خدا رو

^۵ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص: ۶۲۸

^۶ هود: ۱۱۳

^۷ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۰۹

باور کردیم، هیچ مشکل غیرقابل حلی در کشور وجود نخواهد داشت. (اگر فضای جلسه مناسب بود به بیانیه گام دوم و بیان حضرت آقا مبنی بر نا امید شدن از دشمنان اشاره ای شود).^۸

پرورش احساس

#ذهن ها _ را _ باید _ شه ست، جور_ دیگر_ باید _ زی ست! اگر ما تصورات ذهنی خود را در ست کنیم، زندگی ما وزیست ما هم تغییرات جدی خواهد کرد.

* خدای خیالی ذهن ما خدای غضب کننده است :

خدای خیالی ذهن ما به مثابه یک بزرگتری می ماند که به خاطر گناهان ما غیض می کند و از ما ناراحت می شود. مثلا یک حرفی زده است. بعد ما حرف ایشون رو گوش ندادیم و به خاطر اینکه حرف او را گوش ندادیم خیلی از دست ما ناراحت است. بعد ما برای اینکه ناراحتی ایشون رو آرام کنیم توبه میکنیم و از ایشون عذرخواهی میکنیم و به اصطلاح خودمون از دلش در میاریم. دیدید بابا از دست بچه ناراحت میشه بخاطر اینکه حرفش رو گوش نداده. بعد به بچه میگن برو ناراحتی رو از دل بابات دریبار.

بعد سر این خدای خیالی غضبناک هم مردم با هم دعوا دارند. بعضی ها میگن بابا از این خدا بترس، فردای قیامت بیچاره ات میکنه. بخاطر اینکه به حرفهات گوش ندادی تو آتیش جهنم پدرت رو درمیاره. بعضی ها هم برای اینکه از این خدای خیالی خودشون رو رها کنند و راحت گناه کنند، میگن نه بابا خدا اینطوری که میگید هم نیست. خدا خیلی مهربانه. بنده هاش رو نمی سوزاند. شما الکی این خدا رو وحشتناکش کردید. خلاصه کلی دعوا است بین مردم سر یه خدای خیالی....

در حالی که اصلا خدای واقعی مانند ما انسان ها نیست که گناه ما به او بربخورد. « وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا »^۹

مشکل اینجا است که ما خداوند متعال را با خودمان مقایسه میکنیم

لذا بلد نیستیم چطوری از این خدای مهربان بترسیم!

فکر میکنیم که با تکرار اشتباهات جایی برای بخشش نخواهد ماند. همانطور که وقتی امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر مؤمن توبه کند آمرزیده می شود، محمدبن مسلم سؤال کرد: حتی اگر بعد از توبه، گناه کند و دوباره توبه کند؟ حضرت

^۸ « جوانان عزیز در سراسر کشور بدانند که همه ی راه حلها در داخل کشور است. اینکه کسی گمان کند که «مشکلات اقتصادی صرفا ناشی از تحریم است و علت تحریم هم مقاومت ضد استکباری و تسلیم نشدن در برابر دشمن است؛ پس راه حل، زانو زدن در برابر دشمن و بوسه زدن بر پنجه ی گرگ است » خطایی نابخشودنی است. این تحلیل سراپا غلط، هرچند گاه از زبان و قلم برخی زندگان داخلی صادر می شود، اما منشأ آن، کانونهای فکر و توطئه ی خارجی است که با

صد زبان به تصمیم سازان و تصمیم گیران و افکار عمومی داخلی القاء میشود. « بیانیه گام دوم انقلاب
^۹ آل عمران. ۱۴۴ / وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۚ أَفَرَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ ۖ أَغَاقِبْكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۖ ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند سیاسگزاران را پاداش می‌دهد.

لذا حضرت فرمودند؛ يَا عَبْدَ اللَّهِ خَفْ دُنُوبَكَ وَ خَفْ عَدْلَ اللَّهِ عَلَيْكَ فِي مَظَالِمِ عِبَادِهِ؛ فرمود: ای بنده خدا از گناهانت بترس، و از عدالت خدا در باره بندگان مظلوم ترس داشته باش.

وَ أَطِعْهُ فِيمَا كَلَّفَكَ وَ لَا تَعْصِهِ فِيمَا يُصْلِحُكَ! از خداوند در آنچه به تو تکلیف کرده اطاعت کن، و از آنچه برای تو مصلحت نیست و خداوند آن را جایز ندانسته دست باز دار!

بعد فرمودند: ثُمَّ لَا تَخَفِ اللَّهَ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَا يَظْلِمُ أَحَدًا وَ لَا يُعَذِّبُهُ فَوْقَ اسْتِحْقَاقِهِ أَبَدًا؛ و از خداوند هم نترس زیرا او به کسی ظلم نمی کند، و کسی را بدون استحقاق معذب نمی سازد!

إِلَّا أَنْ تَخَافَ سُوءَ الْعَاقِبَةِ بِأَنْ تَغَيَّرَ أَوْ تَبَدَّلَ؛ (لذا خود خدا ترس ندارد، مگر اینکه) تو از عاقبت خود می ترسی که ممکن است تغییر و تبدیلی در آن پیش آید!

فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُؤْمِنَكَ اللَّهُ سُوءَ الْعَاقِبَةِ فَاعْلَمْ أَنَّ مَا تَأْتِيهِ مِنْ خَيْرٍ فَيَفْضُلِ اللَّهُ وَ تَوْفِيقِهِ وَ مَا تَأْتِيهِ مِنْ سُوءٍ فَيَأْمِهَالِ اللَّهُ وَ أَنْظَارِهِ إِيَّاكَ وَ حِلْمِهِ وَ عَفْوِهِ عَنكَ. اگر می خواهی خداوند تو را از سوء عاقبت نگهدارد، بدان هر کار خیری که انجام می دهی به عنایت و توفیق خدا می باشد، و اگر کار بدی از تو سر زد خداوند به تو مهلت می دهد و با حلم و عفویش از تو در می گذرد.

این خدای مهربان با تو راه میاد. تو فقط باید از یک چیز خیلی بترسی... از چی؟

اون چیزی که ما باید از اون بترسیم چی هست؟

در محجه البیضا در خصوص نماز حضرت علی (علیه السلام) که مثل چنین شبی در محراب نماز فرق مبارکشان شکافته شد، آمده است: چون وقت نماز فرا می رسید، علی (ع) بر خود می لرزید. به او می گفتند: یا امیرالمومنین! ترا چه شده است؟ می فرمود: وقت ادای امانتی رسیده است که خداوند آن را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه کرد، آنها از قبول آن ابا کردند و از آن بیمناک شدند.

امیرالمومنین از خود خدا که نمی ترسید. این خدا که ترس ندارد.

ترس علی به خاطر شدت محبتی بود که از خدا دریافت کرده بود.

ترس علی از ادای این محبت و امانتی بود که خدا به انسان بخشیده بود.

ترس علی از این بود که آیا می تواند حق این همه محبت و لطف خدا را جبران کند؟

ترس علی از این بود که آیا نماز او گوشه ای از محبت خدا را پاسخ خواهد داد؟

اگر ما هم مانند علی شدت محبت خدا رو به خودمون درک کنیم، امشب چهارستون بدنمون به مانند مناجات های شبانه علی خواهد لرزید! در حدیث قدسی آمده است: «لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ وَ اِنْتِظَارِي اِلَى تَوْبَتِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا اِلَيَّ وَ لَقَطَعْتُ اَوْصَالَهُمْ» اگر آنهایی که به من پشت کرده اند می دانستند که من چه اندازه انتظار دیدن آنها را می کشم و چه مقدار مشتاق توبه و بازگشت آنها هستم، هرآینه از شدت شور و شوق نسبت به من جان می دادند و تمام بندبند اعضایشان به خاطر عشق به من از هم جدا می شد.^{۱۱} شما با این مقدار محبت و عشق خدا به خودت چه برخوردی کردی؟ اصلا تا به حال بهش فکر کردی؟ با این خدای عاشق خودت میخوای چه کنی؟ نگران این نیستی که نکنه من نتونم حق عشق خدا رو به خودم ادا کنم؟ یه کم فکر کن!

همه نگرانی علی از این است که نکند محبت و لطف بیکران الهی را از دست بدهد. وقتی مولی امیرالمومنین (ع) در دعای کمیل خطاب به خداوند می فرماید: «يَا اِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ» یعنی برای کسانی که محبت خدا را درک کرده باشند، بدترین عذاب خدا در قیامت جدا شدن از خدا و لطف و رحمت خداوندی است. و این عذاب شدید را خدا در جهنم برای کسانی قرار می دهد که در این دنیا هم خدا را فراموش کرده اند و قدر محبت و لطف خدا رو ندانستند.

امشب بشین یه گوشه با خدا عاشقانه مناجات کن! بگو خدا من میدونم چقدر من رو دوست داری. از همین می ترسم که چطوری به محبت تو جواب بدم. چطوری زندگی کنم جواب محبت هات رو بدم.... من یه روایتی رو میخوام خدمتون بخونم، ببینم با این روایت دیوانه می شید یا نه! کسی این روایت رو خوب بفهمد، امشب همه خواسته هاش رو فراموش میکند و تا صبح با خدای خودش دیوانه وار مناجات می کند؛

رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ آخِرَ عَبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَإِذَا أُمِرَ بِهِ إِلَى النَّارِ التَّتَفَتَ؛ آخرین بنده ای که امر شود او را به دوزخ ببرند بازگشته و نگاهی کند.

^{۱۱}. ملامحسن فیض کاشانی، محجه البیضاء، ج ۸، ص ۶۲

فَيَقُولُ [اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ] الْجَبَّارُ عَجَلُوهُ فَإِذَا أَتَى بِهِ قَالَ لَهُ عَبْدِي لِمَ التَّفَتَّ؛ خدای گرامی و بزرگ فرماید: او را باز گردانید، پس چون او را نزد خدا برند خداوند فرماید: ای بنده من! چرا روی برگرداندی و نگاه کردی؟

بنده عرض کند: يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ هَذَا؛ پروردگارا! گمان من به تو این گونه نبود.

فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ عَبْدِي وَ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي؛ خداوند شکوهمند فرماید: ای بنده من! در باره من چه گمانی داشتی؟

فَيَقُولُ يَا رَبِّ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَ تُسَكِّنَنِي [وَ تُدْخِلَنِي] جَنَّتِكَ؛ بنده عرض کند: پروردگارا! گمان می کردم که گناهم را می بخشی و مرا در بهشت خویش جای می دهی.

فَيَقُولُ اللَّهُ الْجَبَّارُ جَلَّ وَ عَلَا يَا مَلَأْتُكَ وَ عِزَّتِي وَ آلائِي وَ بَلَائِي وَ جَلَالِي وَ عَلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي مَا ظَنَّ بِي عَبْدِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَ لَوْ ظَنَّ بِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتَهُ بِالنَّارِ؛ خداوند فرماید: ای فرشتگان من به عزت و بزرگی و نعمت ها و بلاها و بلند مرتبتی خویش سوگند که هرگز در طول عمرش این گمان نیک را به من نداشت و اگر ساعتی در عمرش به من نیک گمان بود او را به آتش دوزخ نمی ترساندم.

بعد خداوند مهربان ما به جمله ای خطاب به ملائکش میگوید که من رو دیوانه خودش کرده. شما ها رو نمیدونم. می فرمایند:

أَجِيزُوا لَهُ كَذِبَهُ وَ ادْخُلُوهُ الْجَنَّةَ؛ دروغ او را بپذیرید و به بهشتش در آورید.

میدونید یعنی چی؟ بنده عاصی به خدای خودش دروغ گفته که من در مورد شما خوش بین بودم. خدا هم میفرماید اگه به لحظه به من خوش بین و من خدا رو درست می شناخت، از آتش جهنم من در امان بود. این بنده گناهکار این کار رو نکرده. ولی باز به خاطر همین حرفی که دم درب جهنم می زنه. باز خدا میگه دروغش رو هم قبول کنید!!!!

ای خدای مهربون. ای خدای کریم. ما بنده هات تو این شب قدرت تو خانه تو جمع شدیم ، داریم به کرم و مهر و محبت و لطف تو اعتراف میکنیم. خدایا میشه امشب ما رو هم مشمول دریای عظیم رحمت خودت بکنی؟

خدایا به رحمت بی کرانت قسمت میدیم، آتش جهنم رو بر ما حرام بفرما!

خدایا به لطف و کرمت قسمت می دیم، ما را بنده قدردان محبت خودت قرار مون بده!

عالم ز برایت آفریدم، گله کردی / از روح خودم در تو دمی دم، گله کردی

گفتم که ملائک همه سرباز تو باشند / صد ناز بکردی و خریدم، گله کردی

جان و دل و فطرتی فراتر ز تصور / از هرچه که نعمت به تو دادم، گله کردی

گفتم که سپاس من بگو تا به تو بخشم / بر بخشش بی منت من هم گله کردی

با این که گنه کاری و فسق تو عیان است / خواهان توأم، تویی که از من گله کردی

هر روز گنه کردی و نادیده گرفتم / با اینکه خطای تو ندیدم، گله کردی

صد بار تو را مونس جانم طلبیدم / از صحبت با مونس جانت، گله کردی

رغبت به سخن گفتن با یار نکردی / با این که نماز تو خریدم، گله کردی

بس نیست دگر بندگی و طاعت شیطان؟؟ / بس نیست دگر هرچه که از ما گله کردی!؟!

از عالم و آدم گله کردی و شکایت / خود باز خریدم گله ات را، گله کردی..

لذا امشب اگه میخواهیم بریم درب خانه خدای واقعی، بریم از اینکه تا به حال این همه محبت و لطف خدا رو قدر ندانستیم و حقش رو ادا نکردیم استغفار کنیم.

رفتار سازی

#ذهن ها - را - باید - شه ست، جور - دیگر - باید - زی ست! اگر ما تصورات ذهنی خود را درست کنیم، زندگی ما وزیست ما هم تغییرات جدی خواهد کرد.

*خدای واقعی بر خلاف خدای خیالی ما، از مشکلات برای آزمایش کردن ادعای محبت ما استفاده می کند^{۱۲}؛

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ^{۱۳}؛ و از میان مردم کسانی اند که می گویند: «به خدا ایمان آورده ایم» و

^{۱۲} أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ / عنكبوت، آیه ۲

^{۱۳} عنكبوت، آیه ۱۰

چون در [راه] خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می‌دهند؛ و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد حتماً خواهند گفت: «ما با شما بودیم.» آیا خدا به آنچه در دل‌های جهانیان است داناتر نیست؟

خدای واقعی اینطوری است که یکسره بنده هاش رو آزمایش میکند. می‌خواود ببینه شما بهش چطوری نگاه میکنی؟ تو مشکلات زندگی نگاه میکنه ببینه شما به خدا چه گمانی داری؟

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا^{۱۴}؛ بخدا خوش گمان باشید. زیرا خدای عز و جل می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او خوبست، رفتار من خوب و اگر بد است، رفتار من هم بد باشد.

با این خدا زندگی کن، ایمان بیاور بهش، قبولش کن. باهاش معامله کن. باورش کن، بهش تکیه کن. ایشان اخلاقش اینجوری است. می‌برد تا مرز ناامیدی. بگو دارمت! با این خدا زندگی کن! ایمان بیاور بهش. مشکل و گره افتاد در زندگی بگو خدایا می‌دانم بلد هستی برطرفش کنی، نمی‌کنی. سرت رو به سمت آسمان بگیر، به خدا لبخند بزن. بگو عمداً نمی‌کنی، تو بلد هستی. قاطی نمی‌کنم. قاطی نکن! خدا بلد است چه کار کند!

یکی از اساتید ما نقل می‌کردند که ما یک زمانی گفتیم آقا بچه‌ها را می‌برید اردو اینقدر کلاس برایشان نگذارید، آموزش ندهید، با عمل در اردو یاد بدهید. گفتند با عمل چه کار کنیم؟ گفتم یک شب آش بدهید در اردو. گفتند خب آش زیاد می‌دهیم شب‌ها مثلاً سوپ، آش. گفتم آن شب قاشق پخش نکنید. آش، قاشق‌ها نرسیده بچه‌ها. یکی فحش می‌دهد، یکی تکه می‌اندازد، یکی می‌گوید بابا اینها هم عرضه مدیریت ندارند قاشق نیاوردند. آخر سوپ را نمی‌شود با دست خورد که! یکی هورت می‌کشید، یکی می‌رود قاشق خودش را از تو کیف می‌آورد. یکی قاشق خودش را می‌دهد به دیگری، یکی دیگری را مسخره می‌کند می‌گوید تو دیدی قاشق نیاوری من آوردم. همه خودشان را نشان می‌دهند. نشان که دادند بعد بگو قاشق اینجا پشت پرده بود از آنهایی که خوب برخورد کردند تشکر می‌کنیم. قاشق را توزیع کن. همه سرهایشان را می‌اندازند پایین.

تمام کمبودهای زندگی همین است، پشت پرده هست. الان تو چی می‌خواهی؟ می‌خواهی ازدواج کنی؟ هست پشت پرده. باور کن! پشت پرده هست. خانه می‌خواهی؟ پشت پرده هست. وام می‌خواهی؟ هست! نمی‌دهد، عمداً نمی‌دهد. می‌خواهد عکس‌العمل تو را ببیند. حالا خدا همه اینها را دارد! دارد اینها را! چرا اینجوری ناباورانه نگاه می‌کنید؟ توی اطلاعیه‌های بانک مرکزی و بانک مسکن می‌گردد ببیند کجاست. می‌گویم پشت پرده است! همه روزی‌های تو هست! نمی‌دهد. عمداً نمی‌دهد.

بعد گفتیم که یک شب که بچه‌ها اینجوری خجالت‌زده شدند، بعد شب دیگر مثلاً بگو شام نیست اصلاً امشب. می‌خندند می‌گویند اشکال ندارد. باور کن! می‌گویند اشکال ندارد. چقدر بابا شما رضایت را در چهره‌های اینها ببین! اینها ادب شدند، شرمندۀشان کردند شب قبل! می‌گویند شام نیست حالا بلند شوید بروید. می‌گویند بله می‌رویم اشکال ندارد یک شب هم

بی‌شام. بابا یک نَقی بزَن. می‌گویند تا نق بزَنیم از آن طرف می‌آید بعد آبرو حیثیت‌مان رفته است. آدم بشوند در اردو! اینجوری باهاشون برخورد کنید!

خدا شاهد است من نمی‌خواهم تفریحی با شما حرف بزَنم. می‌خواهم بگیرم مطلب را. مثل امام زندگی کنید. امام اینجوری زندگی می‌کرد! نه بی‌برنامه ها! اینها دلیل بر بی‌برنامه بودن انسان نمی‌شود. تو برنامه‌ات را بریز. ولی کنارش اینقدر توکل. تمام کمبودهای زندگیت همین است پشت پرده است. عمداً نمی‌دهد، می‌خواهد عکس العمل تو را ببیند.

داستان خانه دار شدن امام خمینی ره بهترین شاهد برای این مسئله است. ایشان در قم که بودند در اوایل زندگیشان مجبور می‌شدند خانه مسکونی خود را زود به زود تعویض کنند گاهی شش ماه می‌نشستند، صاحبخانه می‌گفته: خانه را می‌خواهم. و ایشان مجبور می‌شدند اسباب‌کشی کنند. می‌رفتند یک جای دیگر، هنوز یک سال نشده، مجدداً صاحبخانه می‌گفته: خانه را می‌خواهم بفروشم یا اجاره را گران می‌کرده، باز مجبور می‌شدند اسباب‌کشی بکنند. یک دفعه حدود پنج - شش ماهی بوده که در خانه جدید مستقر شده بودند همین خانه ای که در حال حاضر در قم است - صاحبخانه را توی کوچه می‌بینند؛ صاحبخانه می‌گوید: با کمال معذرت می‌خواستم بگویم مجبورم خانه را بفروشم؛ چون به هفتصد تومان پول نیاز دارم... شما خانه را عوض کنید؛ اسباب‌کشی کنید. امام گفتند آدمم خانه به خانم گفتم: خانم، آقای فلانی را دیدم، گفته منزل را تخلیه کنید. خانم بدون درنگ پاسخ می‌دهند: من که دیگر نمی‌توانم. دائم اسباب‌کشی؛ از این خانه به آن خانه؛ من دیگر خسته شده ام.

امام گفتند: از حالت خانم یکمرتبه ناراحت شدم. به فکر افتادم که، ایشان خیلی اذیت می‌شود. به هر حال باید خانه ای تهیه بکنم. اموالشان در خمین در دست آقای پسندیده بود؛ امام می‌گویند: صبح آدمم برای درس توی صحن نشستیم. و با جمعی مشغول مباحثه شدیم. دیدم دو نفر آقای کت و شلوار آمدند پیش من، گفتند: آقای حاج آقا روح الله خمینی شما هستید؟ گفتم: بله. گفتند: ما یک کاری با شما داریم. گفتم: نیم ساعت صبر کنید من مباحثه ام تمام شود، بعد. پس از مباحثه به نزد من آمدند و گفتند: ما بازاری هستیم و از اصفهان آمده ایم. مقداری پول داریم و می‌خواهیم به قصد زیارت به عتبات برویم. این پولمان را نمی‌دانیم چه کار کنیم؟ آمدیم قم پرسیدیم یک نفر امین به ما معرفی بکنند که ما این پول را امانت نزد او بگذاریم و به سفر برویم؛ سفر ما معلوم نیست چقدر طول بکشد، اگر موفق شدیم و رفتیم شاید یک یا دو سال طول بکشد، اگر هم نشد که برمی‌گردیم؛ ولی از صبح از توی حوزه از هر کس پرسیدیم یک آدم امین، شما را معرفی کرده اند. ما خیلی گشته ایم حجره به حجره تا شما را پیدا کردیم؛ حالا این پول را بگیرید. وقتی پول را دادند، گفتم: چقدر است؟ گفتند: حدود هفتصد تومان. یاد حرف صاحبخانه افتادم که گفته بود من معطل پول هستم و هفتصد تومان احتیاج دارم. اگر شما این پول را به من ندهید مجبورم این خانه را بفروشم که کارم درست بشود. بلافاصله به فکر رسید که پول را می‌گیرم و به صاحبخانه می‌دهم. رو کردم به آنها و گفتم: آیا می‌توانم این پول را مصرف بکنم و وقتی شما بازگشتید پس بدهم؛ یا اینکه باید همین پول بماند تا شما بیایید؟ آنها گفتند: نه، فرقی نمی‌کند. من گفتم: این پول را مصرف می‌کنم وقتی آمدید همان مقدار را پس خواهیم داد، در غیر این صورت باید همین را حفظ کنم. آنها گفتند: شما خودتان مختار هستید و ما این را می‌گذاریم می‌رویم؛ اگر ما مُردیم، شما مختارید هرگونه که خواستید مصرف کنید و اگر زنده برگشتیم از شما مطالبه می‌کنیم. خلاصه اختیار تام به ایشان می‌دهند. امام صبح که از منزل بیرون آمدند، ظهر با هفتصد تومان برمی‌گردند. پول را به صاحبخانه می‌دهند. سپس نامه ای هم برای آقای

پسندیده که در خمین بودند می نویسند که شما سهمی که من دارم، بفروشید و پولی برای من تهیه کنید و بفرستید. امام می گویند: اتفاقاً مسافری آمد و مطلع شدم که می خواهد به خمین برود. من هم آن نامه را به او دادم تا به دست آقای پسندیده برساند. آن مسافر گفت: آقای شیخ... قرار است فردا و پس فردا از خمین به مقصد مشهد حرکت کند، اگر ان شاءالله به موقع برسم به او سفارش می کنم که جواب نامه را هنگام عزیمت به مشهد برایتان بیاورد.

امام گفتند: او از این طرف رفت و یکی دو روز بعد نامه و پول توسط مسافر دیگر از سوی آقای پسندیده آمد. آقای پسندیده سهم مرا از خانه محاسبه و حدود هفتصد تومان توانستند تهیه کنند و بفرستند و در نامه نوشتند که همین مقدار را توانستم تهیه کنم؛ مابقی را در آینده تهیه و ارسال خواهم کرد. آن پول را گرفتم گذاشتم زیر تشکم. چند روزی گذشت آن دو نفر بازاری آمدند و گفتند: ما نتوانستیم برویم. امام گفتند: من یکمتر به فکر کردم اگر پول اینها نبود من هرگز به فکر خرید خانه نمی افتادم زیرا کاملاً مایوس بودم که در این زمان کوتاه بتوانم پول تهیه کنم از طرف دیگر اگر این پول به من نرسیده بود و اینها می آمدند... از شرمندگی چه می کردم؛ حق داشتند بگویند این جوری امانتداری می کنی؟! البته گفته بودم ممکن است مصرف کنم؛ اما یکمتر به متوجه شدم چقدر خدا به من لطف کرده است.

ذکر مصیبت

اگر اینطوری با خدا زندگی کنی، تو سختی و گشایش با خدا یک دل هستی. مثل امیرالمومنین علی علیه السلام، چه اون لحظه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستان ایشون رو بلند کرد و خلیفه خدا بعد از خودش معرفی کرد و چه اون لحظه ای که ابن ملجم دستان خود را بالا آورد و شمشیر را بر فرق سر حضرت وارد کرد، از نظر علی در اوج سعادت بود.

امیرالمومنین چون این خدای واقعی عالم رو به خوبی می شناخت، وقتی ضربه شمشیر بر فرق نازنینش فرود آمد صدا زد فزت و رب الكعبه... به خدا رستگار شدم.